

هری پاتر و گوی باستانی

فصل دوم - خبر های نامنتظره

هری به سمت مبل رفت و نشست . حسی به او می گفت در این جلسه بسیار متعجب خواهد شد .
لپین گفت : خب هری اولاً خوش اومدی دوما مسائلی هست که در بارش باید حرف بزنیم .
مودی گفت درسته پاتر چیز های خیلی مهمی هیت .
هری گفت : خب ؟ این خبرا چی هستن ؟
لوپین گفت : خب اولاً در باره ی میراث تو است . یعنی چیزایی که از پدر و مادرت ، سیریوس و آلبوس برای تو به ارث رسیده .
هری با غم گفت : خب ؟

- ببین هری ما خیلی متعجب شدیم . اول از همه اون حساب مدرسه ی تو که ازش پول بر می داشتی حدود ۳۰۰۰ گالیون پول داشت که حداقل چیزی بود که از پدر و مادرت به ارث رسیده بود . در واقع بدون حساب وسایل و

- خب ؟ خیلی خیلی خبر خوش حال کننده ای بود . خب
دیگه چه خبری دارید ؟
- خب هری حالا می رسیم به وصیت نامه ی دامبلدور .
گفته که فوکس ...
و با دستش فوکس رو نشان داد .
- ... وقت به تو اونو نشون می ده .
فاکس اومد رو شانه ی هری نشست و نامه را به هری داد .
هری آن را باز کرد .و شروع به خواندن کرد :

هری عزیز

می دونم که وقتی این نامه رو می خونی من دیگه زنده
نیستم . دیگه از مرگ من غمگین نباش چون دیگه به من
احتیاجی نداری اما برای مشورت کردن می تونی تابلوی من
رو توی اتاق در قصر گریمولد ببینی . می دونی چرا دیگه به
من احتیاج نداری ؟ چون که در تولد ۱۷ سالگی ات تو به
جایی برای آموزش می ری . من هم رفتم . تو اون جا
آموزش می بینی و از من هم قوی تر خواهی شد من در قبل
مرگم فقط روی خاطرات با تو کار کردم هنوز هم مطمئن
چند خاطره مونده که باید حتما اون ها رو ببینی .

از من برای تو قدح اندیشه و تمام وسایل برایت به ارث خواهد رسید این در واقع وصیت نامه ی اصلی نیست اصلی در دست مدیر بانک گرینگوتزه .

از این پیرمرد خرفت چند نصیحت رو قبول کن : اول این که مطمئن باش عشق قوی ترین نیرو در جهانیه . دوم این که هرگز دوستاننت رو به خصوص دوشیزه ویزلی جوان رو از خودت دور نکن . سوم این که به اون ها بعد از گرفتن قدرت آموزش بده .

چند مورد دیگر هم هست . احتمالاً فوکس تو را بعد از من به عنوان یار خودش انتخاب می کنه . چون من کسی رو به اندازه ی تو نمی شناسم که لبریز از عشق باشه . بعد هم با انتخاب تو برای یار خودش ریاست محفل هم به تومی رسه . از پیشش برمیای .

بعد هم از این به بعد هر وقت اسم من و پدر و مادرت و سیریوس رو شنیدی سریع غمگین نشو . در ضمن پروفیسور اسنیپ بی گناهه اون به دستو خودم منو کشت . ازت می خوام خودت رو وقتی اونو دیدی کنترل کنی .

استاد و پیرمرد خرفت ، بوگندو
آلبوس پرسیوال والفریک برایان دامبلدور

چه قدر ور زدم!

- قطره اشکی از چشم هری جاری شد . بعد تصمیم گرفت
جدی باشد . و اشکش رو پاک کرد . سوال های بسیاری
براش به وجود آمد .
- لپین گفت : خب هری توش چی نوشته بود .
- این وصیت نامه نبود اصلی اش در دست مدیر بانکه . این
یک نامه بود .
- چی ؟ مطمئنی ؟ این خیلی عجیبه !
- چی عجیبه ؟
- این که نامه رو به فاکس داده .
- این را مک گانگال گفت و با عجله رفت .
- لپین گفت : خب هری مسئله ی دیگه این هم هست . اون
هم اینه که اون شب تو با دامبلدور کجا رفته بودید ؟
- شرمنده دامبلدور به من گفت که به کسی نگم .
- اما هری اون دیگه پیش ما نیست . بالاخره باید کسی
باشه که به تو کمک کنه .
- نگران نباشید . می دونم دارم چی کار می کنم .
- اما ...
- اما بی اما .

- خب هری می رسیم مسئله ی بعد تو حاضری محفل
جلساتش رو این جا بر گذار کنه ؟ چون در حال حاضر ما
مخفی گاهی نداریم .
- به یه شرط !
- چه شرطی ؟
- به شرط این که محفل توی کار من دخالت نکنه .
- ولی ...
- یا این یا هیچی !
- قبوله !
- خب مسئله ی دیگه ای هم هست ؟
- درسته هری . یک مسئله ی دیگه هم هست . این که تو
می خوای چه طوری آموزش ببینی ؟ منظورم اینه که چه
طور میخ وای پیشرفت کنی ؟ چون می دونم به هاگوارتز
بر نمی گردی . می خوای محفل ...
- بدم نمی آد اما این مورد رو باید بذارید برای روز بعد از
تولدم !.
- چرا ؟
- این به خودم مربوطه .
- مودی گفت :
- خيله خب پاتر دیگه می تونی بری .

هری هم به سمت در رفت و خارج شد . در ذهنش نقشه ای
شکل می گرفت . اما او نیاز به استراحت داشت بنابراین به
سمت راه پله رفت تا به اتاق رون برود اما ناگهان مالی گفت:
-هری ... نمی دونم می دونی یا نه ؟ اما رون و هرمیون به
درخواست هرمیون توی یه اتاقن . منم به در خواست آرتور
جلوشون نگرفتم . از طرفی جینی بهم راجع به عشقش به تو
به من گفته و این که شما همدیگر رو دوست دارید . و تو
فقط به خاطر اون ان رو از ماجرا خبردار نمی کنی . بنابراین
باید به اتاق جینی بری .

هری رنگ صورتش به رنگ سرخ در آمد . نمی دانست
خوش حال باشد یا ناراحت .

- اما خانم ویزلی ...

- حرف نباشه !

و چشمکی به هری زد .

- هری من درکت می کنم اما تو هم باید برای خودت
شادی هایی داشته باشی .

و هری رو به طرف راه پله هل داد .

- خوب بخوابی ! سعی کن استراحت کنی . چون فردا به
اندازه ی کافی خسته می شی .

هری به سمت راه پله رفت و وارد راه رو شد . برعکس همیشه به آرامی دستگیره در اتاق جینی را به پایین کشید وارد شد .

این اتاق با اتاق رون فرق داشت . مال رون از بس پوستر چسبونده بود که اتاق نارنجی شده بود اما در اتاق جینی همه چیز صورتی بود و بوی گل اتاق رو برداشته بود .

هری به سمت تخت خودش رفت و بعد مدتی دراز کشیدن و فکر کردن خوابش برد .

ELESAR

ایمیل:

Elesar_Dark@yahoo.com

وبلاگ:

HarryPotter.parsibox.com